

نگارش به مثابه سلوک

مقصد . جلسه ۹۴

سمیه یگانه . ۳ بهمن ۱۳۹۶

- 1- پس از چند دم و بازدم عمیق که میان هر میان هرکدام از آنها سه شماره می شماریم ، بدن را آزاد کرده و در مناسب ترین حالت ممکن که هیچ فشاری بر نقطه ای از خاص بدن نباشد قرار می گیریم.
- 2- در شرایط سختی از زندگی قرار داریم ، از نظر کاری و زندگی به بن بست رسیده ایم و روزهای کسالت آور و سختی را می گذرانیم . در این میان خبر امید بخشی به ما می رسد مبنی براین که شرایط کاری و زندگی در جایی جدید برایمان فراهم شده است. جایی در نقطه ای دور با فرصتهای تازه برای زندگی . این موقعیت تازه شرایطی است که مدتها در انتظار آن بوده ایم و این سفر به منزله تمام شدن تمام این ایام دشواری است که در حال حاضر در زندگی به آن مبتلا هستیم. اما شرط لازم برای رفتن به این سرزمین ترک دارایی های فعلی و دوستان و آشنایمان است . در حقیقت باید تمام داشته هایمان را پشت سر گذاشته و زندگی جدیدی را در این سرزمین تازه شروع کنیم. پس از کمی بررسی تصمیم نهایی خود را مبنی بر سفر کردن می گیریم و با برداشتن توشه ای اندک آماده سفر می شویم.
- 3- برای طی این مسیر، اتوبوسی در اختیارمان قرار می گیرد که تنها مسافر آن خودمان هستیم . سوار بر اتوبوس با شوق و امید فراوان سفر تازه را آغاز می کنیم. هنوز مسافت زیادی را طی نکرده ایم که در جاده با صحنه ای عجیب مواجه می شویم. عده ای ناشناس مسیر را سد کرده و مانع ادامه حرکت شما شده اند. ناگزیر از اتوبوس پیاده شده و به سمت آنها می روید تا علت این امر را جویا شده و مسیر را برای ادامه حرکتتان باز کنید. جلوتر که می روید متوجه ظاهر ناخوشایند این افراد می شوید ، در دیالوگهای مختصری که با آنها دارید ، شرطشان را برای ادامه حرکت می گویند. آنها از شما می خواهند اگر قصد ادامه راه را دارید باید آنها را همراه خود ببرید و در غیر این صورت آنها اجازه عبور به شما را نخواهند داد. شما که به خوبی می دانید در برابر این افراد شانس نمیخواهید داشت ناگزیر می پذیرد. بنابراین آنها را به اتوبوس خود دعوت می کنید.
- 4- مسافران تازه ، یکی یکی از پله های اتوبوس بالا می آیند و شما فرصت آن را دارید که از نزدیک و تک تک آنها را ببینید. زن های جوان زشت و زیبا، کودکان دختر و پسر، مردان پیرو جوان، همه در میانشان به چشم می خورند. اما هیچ کدام در شما حس خوشایندی ایجاد نمی کنند و در صورت هایشان نوعی شرارت و زشتی است که شما را نگران می کند. تنها چند نفر معدود از این قاعده مستثنی هستند : یک کودک هم جنس ، یک زن میانسال و یک جوان از جنس مخالف
- 5- سفر با هم سفران تازه ادامه پیدا می کند. فضای اتوبوس شلوغ و پرصدا شده واز آرامش قبل خبری نیست. رفتارها و صحبت های همسفرانتان برایتان غیرقابل تحمل است . شما علاقه ای به برقراری ارتباط با این افراد ندارید اما آنها که بنظر می رسد شما را به خوبی می شناسند ، مصر به ارتباط با شما هستند و این مسئله آرامش شما را بیشتر سلب می کند . آنها مدام حرف می زنند و درباره همه چیز نظر می دهند . دعوایی که میان آنها اتفاق می افتد ، تحمل شما را طاق می کند و بالاخره توان مقابله با خشمتان را از دست می دهید. بدون فکر کردن به عواقب کارتان، اتوبوس را به کناری زده و با خشم غیر قابل کنترلی از آنها می خواهید به رفتارشان خاتمه دهند ، در غیراین صورت همه را از اتوبوس پیاده خواهید کرد. برخلاف صورتان آنها تسلیم شده و عذر خواهی می کنند و از شما می خواهند به مسیر ادامه دهید.

6- سفر ادامه پیدا می کند، اتوبوس به حدی آرام شده که شما بابت خشم رفتاری که از خود نشان داده اید، احساس شرمندگی می کنید. در این میان جوانی که از جنس مخالف درمیان مسافران بود، نزد شما آمده و با آرامش خاصی سر صحبت را با شما باز می کند. از شما در مورد مقصدتان می پرسد و وقتی شما برای او از مقصدتان می گوئید، او به شما می گوید قبلا به آن سرزمین سفر کرده و از تجربه نافرجامش برایتان تعریف می کند مبنی براین که آنجا را اصلا شبیه آن چه می گویند ندیده است، در میان مسافران کسانی هستند که صحبت های جوان را تایید می کنند. این بحث تا آنجا ادامه پیدا می کند که شما کم کم برای رفتن به مقصد دچار تردید می شوید. جوان در ادامه حرفهایش برای شما از سرزمینی می گوید که در مسیر راهتان قرار دارد. او مشخصاتی که از آن سرزمین می دهد دقیقا همان هایی است که همیشه آرزوی آن را داشتید حتی از آنچه در مقصد انتظارتان را می کشد هم جذاب تر بنظر می رسد. این تعریف و تمجید ها تا آنجا ادامه پیدا می کند که تصمیم می گیرد در میان راه کمی از مسیر منحرف شده و سری به آن شهر بزنید.

7- به شهر مورد نظر می رسید، تعاریف جوان تا حدی صحت داشت، اما آنچه که در این شهر می بینید شما را اغنا نمی کند. شهر را به طرز غریبی کوچک می بینید و حسی که در همان لحظات نخستین از قدم گذاشتن در آن دارید، حس دلتنگی و خفگی عجیبی است. پس از گذشت زمان کوتاهی تصمیم به رفتن و ادامه راه برای رسیدن به مقصد اصلی می گیرید. عده ای از مسافران و جوان، در این شهر ماندگار می شوند و شما به همراه چند تن اندک، کودک و زن میانسال راه را ادامه می دهید.

8- برای بازگشت به جاده اصلی به دنبال راه مناسب می گردید، وارد جاده ای پر از پیچهای خطرناک و شیبهای تند می شوید. گردنه ها را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارید اما کنترل اتوبوس برایتان سخت شده و لغزندگی جاده شرایط را سخت کرده است. بالاخره سربیک پیچ تند کنترل اتوبوس از دستتان خارج شده و لبه یک پرتگاه از حرکت می ایستد. با سختی بسیار به همراه زن میانسال و کودک موفق به خروج از اتوبوس می شوید. شما زخمی شده و بسیار ترسیده اید. با پایي که لنگ می زند به همراه زن میانسال و کودک، درحالی که مسیر را گم کرده اید به سفرتان ادامه می دهید.

تجربه خود را از سفری که پشت سر گذاشته اید بنویسید.